

سینما

قدرت نوستالژی

درونمایه‌های نوستالژیک

در آثار نمایشی بهرام بیضایی

آذر مهرابی



قدرت نوستالژی

■ سرشناسه: مهرابی، آذر، ۱۳۵۹- □ عنوان و نام پدیدآورنده: قدرت نوستالژی: دورنمایه‌های نوستالژیک در آثار نمایشی بهرام بیضایی / آذر مهرابی. □ مشخصات نشر: تهران، شاهنگ، ۱۳۹۹. □ مشخصات ظاهری: ۱۶۲ ص. ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سانتی‌متر □ شابک: ۸ - ۲۵۵ - ۱۳۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸ □ وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا □ یادداشت: کتابنامه □ عنوان دیگر: دورنمایه‌های نوستالژیک در آثار نمایشی بهرام بیضایی. □ موضوع: بیضایی، بهرام، ۱۳۱۷ - -- نقد و بررسی. □ موضوع: Bayzai, Bahram -- Criticism and Interpretation □ موضوع: یاد و دروغ در سینما □ موضوع: Nostalgia in Motion Pictures □ موضوع: فیلم‌نامه‌های فارسی -- تاریخ و نقد □ موضوع: Motion Pictures Plays, Persian □ موضوع: History and Criticism -- رده‌بندی کنگره: ۱۹۹۸/۳ PN □ رده‌بندی دیویی:

۷۹۱/۴۳۰۲۳۳۰۹۲ □ شماره کتابشناسی ملی: ۷۴۲۸۵۰۸

قدرت فوستالژی

درونمایه‌های نوستالژیک
در آثار نمایشی بهرام بیضایی

آذر مهرابی



انتشارات شابهنگ

قدرت نوستالژی

درونمایه‌های نوستالژیک
در آثار نمایشی بهرام بیضایی

آذر مهرابی

تصویر روی جلد صحنه‌ای از فیلم باشو غریبه کوچک (بهرام بیضایی)
عکس از: دکتر شهاب‌الدین عادل

لیتوگرافی فروز ، چاپ نقش ایران ، صحافی آذین
چاپ یکم ۱۳۹۹ ، شمارگان ۵۰۰ جلد
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۱۳۰-۲۵۵-۸

حقوق چاپ و نشر این اثر محفوظ است.



انتشارات شباهنگ

مرکز پخش - خیابان انقلاب ، خیابان شهدای زاندارمری ، پلاک ۶۰ ، تلفن ۶۶۹۶۴۲۳۵-۶
فروشگاه ۱ - خیابان انقلاب ، روبه‌روی دانشگاه تهران ، پلاک ۱۱۹۴ ، تلفن ۶۶۴۹۱۰۹۸
فروشگاه ۲ - خیابان انقلاب ، خیابان فروردین ، ساختمان ناشران ، پلاک ۲۷۳ ، تلفن ۶۶۹۵۳۶۰۹-۱۰

تقدیم به مادرم

و همسرم برای ایام نوستالژیکی که در
روستای محل خدمتش، بُنیاد کندی گذراند.

فهرست مطالب

۹	سخن اول
۱۳	تولد نوستالژی
۱۶	نوستالژی: آنچه نیست
۲۰	نشانه‌شناسی نوستالژی
۲۳	هویت: جایگاه حافظه و گذشته
۲۹	نوستالژی و اشتیاق به گذشته
۳۲	نوستالژی و پیشگویی آینده
۳۵	نوستالژی: پناهگاه پایدار زمان
۴۳	نوستالژی و روان: احساسات فروخورده و تعلقات ناپایدار انسان
۴۹	نوستالژی و اصالت: دل‌تنگی برای اصل و ریشه
۵۴	کهن‌الگوها
۵۸	خاطره‌ی جمعی
۶۱	نوستالژی و اسطوره
۶۳	نوستالژی و تاریخ
۶۵	آرمان شهری به نام ناکجاآباد
۶۹	نوستالژی و آفرینش ادبی
۷۵	جهانی شدن

- سنت و مدرنیته ۷۷
- نوستالژی و عصر پست مدرن ۸۰
- سینمای پست مدرن ۸۲
- بهرام بیضایی ۸۷
- درونمایه های نوستالژیک آثار نمایشی بیضایی ۹۲
- آرش: حسرت قهرمان برای برون رفت از شکست ۹۷
- دیباچه نوین شاهنامه: دریغ از به یغما رفتن زبان مادری ۱۰۱
- پهلوان اکبر می میرد: مرگ خودخواسته به مثابه رهایی قهرمان ۱۰۶
- سلطان مار: فرار از اکنون برای سفر به امکان های اتوپایی ۱۱۱
- رگبار: رمزگشایی از یک آمدورفت ۱۱۸
- سفر: سفر دورودراز برای خلاصی از درد بی هویتی ۱۲۳
- غریبه و مه: غریبستانی به نام دنیا ۱۲۷
- کلاغ: گمشده ای که بهانه ی بازیافتن ما می شود ۱۳۰
- چریکه تارا: دلنگ برای پیوندهای گمشده ۱۳۴
- مرگ یزدگرد: ما همه شکارِ مرگیم ۱۳۸
- شاید وقتی دیگر: نوستالژی دوری از مادر ۱۴۴
- باشو غریبه کوچک: گذشته هایی که ما را رها نمی کنند ۱۴۹
- مسافران: مردگانی که آرزوی بازگشتشان را داریم ۱۵۳
- منابع ۱۵۹

سخن اول

عجب چیزی است این نوستالژی؟!

تا یک سنی که اصلاً نمی دانی چی به چی، کی به کیه! هر کسی که از کنار ت رد می شود، آهی می کشد و می گوید: «خوش به حالت بچه! قدر خودت را بدان که بچه ای!»

اما تو، بچه بودن را دوست نداری، همه اش زوم می کنی روی عقربه کوچک ساعت، چون می خواهی تُندتُند بگذرد و بزرگ تر بشوی! بعد از مدتی که قد می کشی و یک چیزهایی حالت می شود، آن موقع خیلی ها می نشینند کنار ت و سرشان را به نشانه تأیید برایت تکان می دهند: «ماشاله... ماشاله... پیر شی جوون ایشاله...»

اما تو می روی سراغ عقربه بزرگ و دنبال این هستی که چند دقیقه دیگر مانده تا یک اتفاق بزرگ برایت بیفتد؟ از طرفی دوست هم نداری ساعت خیلی هم تُندتُند بگذرد دنبال دقیقه هایی.

اما یک عمر که می گذرد دیگر دلت نمی خواهد چشم از ثانیه شمار برداری. دلت می خواهد بگیری و نگهش داری تا حتی یک دقیقه دیگر از عمرت کم نشود. اینجا دیگر فهمیده ای چرا می گفتند وقت طلاست، خودت هم داری همین را می گویی! آه می کشی، به دورهایی که نمی دانی کجاست نگاه می کنی، انگار بچه گی خودت را می بینی و احساس وظیفه می کنی که به او بگویی: «خوش به حالت بچه! قدر خودت را بدان که بچه ای...»

حالا دیگر هر حرکت کوچکی از ثانیه شمار یعنی همان قدر از عمرت گذشته و تو داری می روی به طرف...

اصلاً دلم نمی خواهد بگویم سرازیری. اما واقعیت همین است! تا وقتی نتوانی قبول کنی که عمر می گذرد، روزها می گذرد، زمان می گذرد،

احوال بد است. اما قدرتِ خلقتِ خدا، یک چیزی هست که همیشه می آید
و احوال نگران را خندان می کند...

این که می گویم عجب چیزی است این نوستالژی، چون نه می توانی از
او دل بکنی نه می توانی دل به او بسپاری.
فقط می توانی بایستی و نگاهش کنی ...

نگاه...

نگاه...

نگاه ...

مثل پرده‌ی عریض سینما فقط تماشاچیش باشی.
تجربه می گوید همین حس نوستالژیک از ۳۵ سال به بعد آرام و آهسته
شروع می شود.

چون از ۳۵ سال به بعد، مستقیم می روی سراغ خودت. البته بعضی
وقت‌ها ممکن است بیفتی به جان خودت. بازخواست کنی خودت را،
شماقت کنی خودت را که چی؟

این که ۳۵ را رد کردی. ۳۵ سال چیکار کردی؟ چقدر دستت پُر است؟ چقدر
از خودت رضایت داری؟ چه کاره بودی در این دنیا؟ کاره‌ای بودی اصلاً؟

همین حس نوستالژی تو را می برد در بچگی‌هایت... گریبانت رو
می گیره. هم گریبانت می کند هم خندان. گریبان چون تو دیگر نمی توانی بچه
باشی و خندان چون داری ایام گذشته را که خوش‌خوش بود در آینه‌ی
خیالت می بینی...

نوستالژی دستت را می گیرد و کوچه به کوچه توی ذهنت با تو قدم می زند
و می چرخاندت و بعضی وقت‌ها چشم در چشمت می اندازد... همین حس
نوستالژی هی تکرار می کند: یادته؟ یادته؟ یادته؟

هم می خندی، هم گریه می کنی. خیلی روزها رو از دست دادی. خیلی
چیزها رو به دست آوردی. یادته؟

کم پیش می‌آید که بخواهی به او بگویی: «کوفت و یادته! چه دلِ خوشی دارد این نوستالژی!»

ه...ی... دارد یه چیزهایی را یادم می‌آورد ... بین تاکجا‌های زندگی رفته است؟! ... همین است.

خیلی وقت‌ها چیزی را داریم و قدرش را نمی‌دانیم و حال‌مان با آن خوش نیست اصلاً گاهی وقت‌ها لابه‌لای روزمرگی‌های زندگی آن قدر نمی‌بینیمش که گم می‌شود اما همین که از دست رفت، همین که دیگر نبود... برایمان خوب می‌شود، حسرتش را می‌خوریم. اصلاً انگار ما آدم‌هایی هستیم که تا جای چیزی خالی نشود نمی‌توانیم وجودش را حس کنیم... آدم‌هایی که همیشه درست همان موقعی به خودمان می‌آییم که همه چیز از دست رفته... شاید هم برای همین است که آرزوی خیلی‌هایمان داشتن همان چیزهاییست که در گذشته داشته‌ایم...

گذشته؟!!

گذشته چیست؟

بخشی از زمان سپری شده.

زمان، موجودی زنده است. زنده و جاری، در حرکت و تغییر.

یعنی اگر چیزی تغییر نکند زمانی وجود ندارد؟

حضور زمان به‌عنوان موجودی زنده تغییرپذیر بودنش را پاسخ می‌دهد؛ براساس قوانین حاکم بر کره زمین، هر موجود زنده‌ای حرکت می‌کند (چه قابل دیدن برای ما باشد چه نباشد) حرکت ابر الکترونی در اطراف پروتون و نوترون است که یک اتم را قابل رؤیت می‌کند و وقتی چیزی حرکت کرد تغییر هم خواهد یافت. علت تغییر، حرکت است. به‌همین دلیل قانون آنروپی نسبت به تمام سلول‌های هر چیزی بر روی کره‌ی زمین وجود دارد. یعنی هر چیزی طی یک پروسه‌ی زمانی کوتاه یا بلند دچار خستگی

و فروپاشی می‌شود و از بین می‌رود.
 در قلمرو ادبیات، یکی از پی‌رنگ‌های اصلی داستان، تغییر است.
 مطالعه‌ی طبیعت بشر هم، مطالعه‌ی تغییر است.
 اگر چیزی تغییر نکند زمانی وجود نخواهد داشت. در مباحث عرفانی،
 براساس فرضیات شهودی، از مقطعی با عنوان لازمان نام برده‌اند. اما رسیدن
 به لازمان شرطش عبور از لامکان است. اول باید بُعد فیزیکی هر چیزی حذف
 شود، اول باید وارد یک خلأ بشویم تا بعد بتوانیم لازمانی را تجربه کنیم.
 انسان همواره تلاش می‌کند به درک درستی از وجود برسد و به چیستی
 ماهیت خود پی‌برد. او خودآگاه یا ناخودآگاه به دنبال هویت خود است.
 همان‌گونه که تاریخ بشر این جست‌وجو را در قالب اولین سؤال طرح کرده:
 «من کیستم؟» و زمینه‌ساز چیستی و چرایی خود بوده. جست‌وجوی هویت،
 برای یافتن پاسخ این پرسش می‌تواند شخص را به دورترین زوایای ذهنش
 سوق دهد.

...

حضور چشمگیر مفاهیم نوستالژیک در آثار اساتید درام‌نویس ما را
 بر آن می‌دارد تا با مطالعات تخصصی و آکادمیک، این مسیر را جهت
 غنی‌تر کردن ادبیات نمایشی پیگیری کنیم.

براساس پژوهش‌های انجام شده، مفاهیمی چون: اصالت، زمان، تغییر،
 روان، تنهایی، فقدان و مرگ، میل به جاودانگی، حافظه و هویت، عناصر اصلی
 برای رسیدن به مفهوم نوستالژی است؛ اما از آنجا که هر کدام از این مفاهیم،
 تعاریفی گسترده و وسیع دارند، در این تحقیق به حد ضرورت و مجال به
 آنها پرداخته شده است.

آذر مهرابی

تولد نوستالژی

پیش از رنسانس و آغاز جنبش‌های روشنگری بر بشر چه گذشته بود؟ بعد از سقوط امپراطوری روم، یک دولت واحد نتوانست مردمی را که در قاره اروپا زندگی می‌کردند با یکدیگر متحد کند و به‌جای آن، کلیسای کاتولیک به قدرتمندترین نهاد در قرون وسطی تبدیل شد و سده‌هایی تلخ و سیاه بر بشر گذشت که به قرون وسطی معروفند.

سده‌ی ۵ تا ۱۴ میلادی معروف به قرون وسطی و مترادف با دورانی است که پادشاهان بیشتر قدرت خود را از ارتباط با کلیسا و حمایت از آن دریافت می‌کردند. در این دوره، کلیسا بر شهرها و ارتش سلطه داشت و بر عملکرد دولت نظارت می‌کرد. مردم در سراسر اروپا باید هر سال ده درصد از درآمد خود را به کلیسا می‌پرداختند و کلیسا نیز از پرداخت مالیات معاف بود.

کلیسای کاتولیک در اواخر قرن یازده میلادی تصمیم گرفت لشکری از سربازان مسیحی برای بیرون راندن مسلمانان از سرزمین مقدس اورشلیم اعزام کند. این جنگجویان، صلیب‌هایی روی یونیفورم خود نقش کرده بودند تا مرتبه و درجه خود را به دیگران بشناسانند و به همه اعلام کنند که جنگیدن به دستور کلیسا موجب آمرزیده شدن گناهان و ورودشان به بهشت می‌شود. این‌گونه بود که جنگ‌های صلیبی آغاز شد و تا قرن پانزده ادامه یافت. نقش دین در این دوره بسیار پررنگ بود و مردم با آمیختن اسطوره و مسیحیت و عجین کردن آنها به سوء تعبیر از کتاب مقدس پرداختند و حتی مسیح را به اسب تکشاخ تشبیه کردند. براساس آنچه الیزابت موریسون در کتاب رساله‌ی حیوانات در قرون وسطی شرح می‌دهد این طرز تفکر در قرون وسطی کاملاً پذیرفته شده بود و آثار بسیاری از این بدفهمی‌ها در

هنرهای بازمانده از این عصر دیده می‌شود.

در همین دوره است که بیماری اسرارآمیزی به نام مرگ سیاه، جان میلیون‌ها اروپایی را گرفت و قحطی و طاعون، جمعیت اروپا را کاهش داد و ناآرامی‌های اجتماعی بالا گرفت؛ بزرگ‌ترین کشورهای اروپایی یعنی بریتانیا و فرانسه که بیش از یک قرن متناوب جنگ صدساله را تجربه کرده بودند با قیام دهقانان مصیبت‌زده روبه‌رو شدند و مجموع این حوادث در تاریخ اروپا به دوران قرون وسطایی پایان داد.

جنگ‌ها علاوه بر تلفات انسانی و متلاشی شدن خانواده‌ها موجب از دست رفتن تعلقاتی شد که انسان با آن هویت پیدا می‌کند و نشانه‌ی آنها اشیاء ارزشمند باستانی و هویت تاریخی بود که به‌عنوان میراث از نیاکان به‌جا مانده بود.

دور ماندن طولانی سربازان از خانه و کاشانه، آنها را دچار عارضه‌های روانی مختلفی کرد که نمودی از تخریب هویت در فضای واپس‌گرای فرهنگی بود و موجب رویش نوستالژی در بستر فقر و فقدان شد؛ اما همزمان، اصلاحات مذهب پروتستان در سطح اروپا موجب آگاهی‌های تازه و دگرگونی‌هایی شد که پایان قرون وسطی را رقم زد و تاریخ نوینی را آغاز کرد که به رنسانس و شکوفایی فکر و اندیشه انجامید.

قرن هفده را می‌توان مرحله‌ی ابتدایی ورود اروپا به دوران جدید با گذر از بنیادگرایی مسیحی قرون وسطی دانست، این دوره را با شاخصه‌هایی چون عصر طلایی هلند، جنبش فرهنگی باروک و بحران عمومی در اروپا می‌شناسند. در این دوره است که اروپا با استعمار قاره‌ی آمریکا و کشف ذخایر افسانه‌ای نقره در آنجا، ثروت عظیمی را وارد قاره‌ی سبز می‌کند و با اختراع ماشین بخار، دست به انقلاب صنعتی می‌زند تا بر بحران‌های داخلی خود فائق آید و در ادامه، انقلاب‌های اجتماعی و فرهنگی، باب تازه‌ای به روی درمان بشر می‌گشاید.

نخستین بار در سال ۱۶۸۸ که رنسانس به عنوان یک تحول ۳۰۰ ساله، اروپا را فراگرفته بود و موجب نوزایی در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شده بود نوستالژی به عنوان یک عارضه انسانی توسط پزشک سوئسی به نام جوهاانس هوفر^۱ در مقاله‌ای برای توصیف احوال روحی سربازان دورمانده از وطن مورد بررسی قرار گرفت. در ابتدا تصور می‌شد که این حالات روحی ناشی از یک مسئله‌ی فیزیولوژیک یا سفر به مناطق کم ارتفاع باشد و با نوستالژی مثل سرماخوردگی به عنوان یک بیماری قابل درمان برخورد می‌کردند که با انداختن زالو در بدن یا مصرف تریاک درمان می‌شود.

یک قرن پس از چاپ مقاله‌ی هوفر، شمار مهاجران و سربازان دور از وطن که با بریتانیا در جنگ بودند به سرعت افزایش یافت و شمار بیمارانی که عارضه‌ی نوستالژی برای آنها تشخیص داده شده بود چندبرابر شد. در این ایام پزشکان باتجربه آموخته بودند که چگونه به تشخیص این اختلال پردازند و با یادآوری خوشایند خاطرات گذشته در بیمارانشان، آنها را روان‌درمانی کنند.

بدین ترتیب شناخت هر چه بیشتر سرشت انسانی او را به قانونمند بودن هر آنچه در اوست رهنمون می‌کند و این که هیچ چیز بی دلیل و به یک باره رخ نمی‌دهد.

مجموعه‌ی حوادث و وقایع تاریخی که مختصری از آن ذکر شد شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ویژه‌ای در خود داشت که بشر را در غم فقدان با پدیده روانی جدیدی با نام نوستالژی مواجه کرد.

نوستالژی: آنچه نیست

نوستالژی^۱ واژه‌ای یونانی است و از دو کلمه nostos به معنی بازگشت به خانه و algos به معنی درد تشکیل شده است. در زبان فارسی معادلی که کاملاً دربرگیرنده مفهوم این کلمه باشد وجود ندارد، از این رو بعضاً با ترکیب‌هایی چون غم غربت و حسرت گذشته معادل‌سازی شده که کاملاً گویا نیست. از آنجا که عناصر اصلی این حس نوعی غم آمیخته با خوشی است شاید واژه «غم خوش» معادل مناسبی برای این معنا باشد، مثل زمانی که شخص پس از سال‌ها سراغ محله‌های کودکی‌اش رفته و خاطرات تلخ و شیرینی از حسرت و لذت به او دست می‌دهد.

در عصر جهانی شدن و انفجار اطلاعات، انسان دورمانده از اصل و ریشه، اغلب میل به «آنچه نیست» دارد و در مواجهه با تاریخ، فرهنگ و اصالت از یادرفته، به دنبال هویت خود می‌گردد. انسان جست‌وجوگر برای رسیدن به ذات و وجودی خود، نیازمند نوستالژی به عنوان بخشی از هویت گمشده است. در ادبیات نمایشی نیز، شخصیت به عنوان اصلی‌ترین عنصر دراماتیک نیازمند هویت است و نوستالژی می‌تواند بخش مهمی از هویت او را تشکیل دهد.

نوستالژی از مباحث چالش‌برانگیز روان‌شناسی، تاریخ، جامعه‌شناسی، فلسفه و ادبیات است که مفهوم آن در گذر زمان از نام یک بیماری روانی، به پارادوکسی از یک حس تلخ خوشایند تغییر کرده است و با رویکردی فلسفی به عنوان یک دال می‌تواند هزاران مدل داشته باشد.

در هجوم کوچ‌های اجباری، آداب و رسوم فراموش شده، صداقت‌های از یادرفته و بناکردن آهن و سیمان بر روی باغ‌های گل، نوستالژی مثل

شمع در ذهن انسان سوسو می‌زند و حضور یک تبعیدی در غریبستان را یادآوری می‌کند. احساس نوستالژیک به هر چیز، شور رمانتیکی است که وجود خارجی ندارد، دورانش به سر آمده و تنها در بند آرزو و رؤیا باقی مانده و چه بسا موجب افسردگی و فنا شود. نوستالژی به صورت فیزیولوژیکی می‌تواند از عکس‌ها، آه‌ها، صداها، بوها و مزه‌ها نشأت بگیرد. یک موسیقی ما را به یاد عروسی دوستی می‌اندازد که حالا نیست؛ بوی خاصی، خاطره غذاهای مادر بزرگ را زنده می‌کند و یک عکس سیاه‌وسفید، ما را به یاد همکلاسی‌های مدرسه در چهل سال پیش می‌اندازد، یک برنامه‌ی تلویزیونی ممکن است ذهن ما را درگیر دوران خوشی کند که تکرارش دیگر ممکن نیست و ده‌ها و صدها خاطره‌ی دیگر از گذشته‌ها که با ای‌کاش و آه و حسرت و افسوس همراه است.

از آنجا که قانون زمان در جهان هستی حکمفرماست، اگر بخواهیم لحظه یا لحظاتی را که به گذشته تعلق داشته در امروز تحقق پیدا کند هیچ سازوکار موجهی برای حفظش وجود نخواهد داشت و زنده کردن دوباره آن ممکن نیست؛ از طرف دیگر با پذیرش قانون تغییر زمان و حضور در حال و نگاه واقع‌بینانه به ایام خوش گذشته، می‌توانیم نوعی نوستالژی را بیافرینیم که روح را جلا دهد و اعتماد به نفس و خوش‌بینی را آشکار کند. نوستالژی می‌تواند میل تماس و ارتباط با دیگران را در افراد تشدید کند، احساس دوست داشته‌شدن و با ارزش بودن ایجاد کند و در زمان تنهایی، حمایت جامعه را نصیب انسان سازد.

فردریک جیمسون^۱ منتقد و نظریه‌پرداز آمریکایی از نوستالژی دریافتی متفاوت دارد و معنای آن را تعارض چشمگیر مابین «زندگی» و «زیستن» می‌داند. از دیدگاه او نوستالژی محیط مناسبی برای زندگی‌هایی است که زیسته نشده‌اند و موازی با آن زیسته‌هایی وجود دارند که از زندگی ساقط

1. Fredric Jameson

شده‌اند. از نظرگاه او ما با پست مدرنیسم^۱ شاهد به محاق رفتن تاریخی‌ای هستیم که آن را به شکل زنده تجربه کرده‌ایم، بنابراین میان نوستالژی و زیان پست مدرن با تاریخ، تضاد بنیادی وجود دارد. به اعتقاد او نوستالژی پدیده قرن متأخر است و اکنون در قرن بیست و یکم امکانش ویژه برای استفاده‌ی آگاهانه از آن در عالم هنر به وجود آمده. (رفونی، ۱۳۸۹: ۱۱۰۳)

همیشه چیزی در بانک نوستالژی ما موجود است تا در زمان نیاز از آن بهره ببریم. نوستالژی گاه معنا و گرمایی تازه به زندگی ما می‌بخشد و تمایل ما را به جمع کسانی که دوست‌شان داریم و موقعیتی که در آن به سر می‌بریم افزایش می‌دهد. در میان گذاشتن حس نوستالژی با دوستان، اعضای خانواده و همکاران، حمایت و توجه آنها را سبب می‌شود و هم چنین باعث بهبود روابط افراد می‌گردد.

این پدیده، احساس درونی تلخ و در عین حال شیرین به اشیاء، اشخاص و موقعیت‌های گذشته است که در همه جوانب زندگی ما رسوخ کرده است. افراد اغلب زمانی که تنها و اسیر احساسات منفی هستند درگیر نوستالژی‌های خود می‌شوند و حتی اگر آرزایمر هم گرفته باشند نوستالژی به مثابه لحظات خوش آمیخته با دلتنگی از طریق بوییدن، لمس کردن و گوش سپردن در ذهن، بازآفرینی می‌شود.

نوستالژی با تصویرسازی ذهنی از گذشته می‌تواند خلاقیت افراد را بالا برده و به آنها حس تعلق، درک شدن و امنیت خاطر ببخشد، ضمن اینکه همیشه در برگیرنده خاطرات خوش نیست و تجربیات تلخ هم که به پایان خوش نیانجامد شامل آن می‌شود. از طرفی نوستالژی از حدی که فراتر رود می‌تواند به افسردگی و جنون بیانجامد. شخص اگر حسرت گذشته‌ی از دست رفته را بخورد دچار نوستالژی شده است اما اگر یک واقعه، فقط خاطره‌ی تلخی روی ذهن ما گذاشته باشد از بحث نوستالژی خارج است

و در حد تجدید خاطره باقی می ماند.

در عصری که ارزش های انسانی روزبه روز کمرنگ تر شده و با جایگزینی ابزار تکنولوژی به جای حضور انسانی، احساس نوستالژیک به اشیاء، اشخاص و مکان ها تشدید می شود، میل به دستیابی هویت در انسان بیشتر احساس می شود.

در زمینه ادبیات نمایشی و سینما، بهرام بیضایی به عنوان مؤلفی متعهد و پایبند به ارزش ها، خودآگاه یا ناخودآگاه از درونمایه های نوستالژیک در قالب هویت تاریخی، آرمان شهر، کهن الگو، خاطره ی جمعی و اسطوره جهت درامتیزه کردن شخصیت هایش سود برده و کوشیده تا با کمک کاراکترهای آثارش، ضمن پاسخ دادن به این کاستی، ارزش های دیرین را زنده کند. او هر جا که از اشاره های مستقیم بازمانده به خیال و جادو و دنیای مجازی پناه برده و با تعزیه و خیمه شب بازی و تخته روحوضی به بیان حسرت و دلتنگی هایش از جهان پیرامون پرداخته و با بازگویی موضوعاتی نوستالژیک چون: نارضایتی از وضعیت موجود، کنکاش برای بازیابی هویت، دورماندن از مبدأ وجود، جدایی از وطن و معشوق، بازیابی روزگاران خوش گذشته، بازگشت به اسطوره ها، استقبال از مرگ برای رسیدن به رستاخیز، مرثیه برای ارزش های از دست رفته و ارج نهادن به پیشینه و خاطره ی جمعی، مخاطب را با خود همراه می کند.